

شعر قرآنی
سجده های شعر و ادب
میرزا کاظم همدانی

www.ketab.ir

محمّدی وایقانی، کاظم، ۱۳۴۰.

شعر قرآنی: گنجینه شعر و ادب / کاظم محمّدی.

کرج نجم کبری، ۱۳۹۳.

۲۳۸ ص.

ISBN ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۳۳-۱

شابک

قرآن -- شعر.

شعر فارسی -- مجموعه‌ها

شعر فارسی -- تأثیر قرآن

BP ۴۰۳۲/م۳۱۳ ۱۳۹۱

۸۶۱۰۰۸

۳۴۷۵۹۳۳

نام کتاب: شعر قرآنی (گنجینه شعر و ادب)

نویسنده: دکتر کاظم محمّدی

انتشارات: نجم کبری

لبنوگرافی، چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و نشر آرادین

تیراژ: ۱۰۰۰

سال انتشار: ۱۳۹۳

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

نوبت چاپ: اول

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۰۵-۳۳-۱

مولانا رمل الدین
تاج یوسفانی در چاه تن فتاده
اینگر سر برن آ! تادر زمین نقاسی

فهرست

۷	مقدمه، شعر قرآنی
۳۹	مشاعره قرآنی
۱۲	پی نوشت ها
۲۲۱	گزیده ی کتابنامه

مقدمه شعر قرآنی

قرآن و شعر،

قرآن در شعر،

شعر و قرآن،

شعر قرآنی!

معمولاً با این کلمات و یا عبارات، بسیار مواجه می‌شویم و گاه در برابر برخی افراد ساده‌ی مذهبی که با این اشعار اندک خود میانه‌ای با شعر و شاعری ندارند قرار می‌گیریم و به چار باید بد شعر و شاعری را بشنویم و تحمل کنیم، هر چند «اشهاد به آیه کنیم و «الَّذِينَ» را که استثناء است را پیش رو قرار دهیم باز هم فرقی نخواهد کرد. اما اگر به آیه‌ای که خواهد آمد خوب تأمل کنیم و سری به روایات و منابع تاریخ اسلام بزنیم، خواهیم دید که این قهر اولیه که مطلوب هم بود به آشتی‌یی شگرف انجامید. حتی آن‌جا که قهر بود نیز این قهریت در همه‌ی موارد

۶ * شعر قرآنی (گنجینه‌ی شعر و ادب)

نبود، و اگر چنین بود باید هیچ شعری از اشعار دوره‌ی جاهلیت در ذهن و ضمیر مسلمانان و صحابه نمی‌نشست و یا اگر هم نشسته بود باید شسته و فراموش می‌شد، ولی چنین نشد تا جایی که خود رسول خدا(ص) شعری از لیب را در خاطر داشت و به آن اشاره نمود و مورد مدح قرار داد، و امام علی(ع) نه تنها خود شعر کامل می‌گفت بلکه اگر به ساحت مبارکشان جسارتی نباشد بابت گفتن ساعری کامل و تمام بود، طبیعی است کسی که به سهولت و روانی فصاحت و بلاغت سخن می‌گوید و جایگاه کلام و سخن به خوبی می‌داند و می‌شناسد، و استادانه از سجع و قافیه در سخن بهره می‌گیرد و دانیان و سخنوران و فصیحان را مات و مبهود کند خود می‌کند چنین کسی نمی‌تواند از این هنر والای الهی بی‌نصیب باشد، خاصه اگر بخواهد کلامش تأثیری به سز داشته باشد. و اگر شعر به راستی هنر باشد که هست، نامعقول خواهد بود که گمان کنیم دین و قرآن با یک هنر اصیل و عالی و تأثیر گذار خالی بوده و آنرا باطل و ناسالمش بدانند. خطابه‌های رسول خدا(ص) نیز سخنان امام علی(ع) و حتی خطبه‌های عمیق و پر شور امام (س) و زینب(س) همه سرشار از شعر لطیف و سجع‌های مناسب و ادبی پخته و سنجیده است.

همین که در متن آیه گروهی را مجزاً و استثناء کرده و ایشان را در شعر، خاص دانسته و مؤمن و مفیدشان معرفی نموده، نشان

وقتی قرآن نازل می‌شد عرب فصیح به شعر و شاعری خود می‌بالید و به قصاحت و بلاغت فخر می‌کرد. و در شعر و غزل و قصیده دستی بلند و ذوقی وافر داشت. این شد که وقتی کلمات وحی یکی پس از دیگری وارد می‌شد و به گوش عرب فصیح و شاعر سلیس می‌رسید آن‌را نیز نوعی از شعر می‌یافت، اما واقع آن است که آن کلمات هیچ کدام شعر نبود، هرچند که دارای وزن و آیه ه بود و گاه ردیف هم داشت. در عین حال نثر و قشر مسجع هم بود. هر چند که به نثر می‌مانست و در آن سجع‌های متوالی و ریاضی نیز دیده می‌شد. قرآن به تمامی «وحی» بود، نه نظم و شعر، و در هر «وحی»، یعنی گونه‌ای خاص و ویژه از سخن گفتن که در احصای عالم قدس و حضرت حق است.

پیامبر خدا (ص) شاعر نباشیم شعر هم ندیده بود، او شعر نمی‌گفت بلکه ادا کننده «وحی» بود، انتقال دهنده و رساننده «وحی الهی». قرآن نیز همین را عیناً بیان می‌کند، گویی که پیامبر هم در نظر برخی تعلیم دیده و ناگهان شاعری پیشه کرده و به نوعی بدیع شعر می‌گفت. این توهّم خطا را قرآن اصلاح کرده و چنین بیان می‌دارد: وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ لِّیُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيُحِقِّ الشُّرُکَ عَلَى الْكَافِرِينَ..

به او شعر نیاموخته‌ایم و شعر در خور او نیست. آن چه به او

آموخته‌ایم جز اندرز و قرآنی روشن‌گر نیست. تا مؤمنان را بیم دهد و سخن حق بر کافران ثابت شود.^۱

شاعرانِ باطل و جاهل هر چند که مورد انتقاد تند آیات قرآن واقع شده‌اند و شعر نامتعهد و ناروا مورد مذمت قرار گرفته، اما در آن حال با استثناء کردن گروهی متعهد که شعر سالم و درست دارند و احسن زبان‌شان به درستی رهنمون می‌شود این شاعران مورد بدح و طعنه شده‌اند، شاعران مؤمن.

این گروه در مقدمه‌ی خود در این باره می‌گوید: باید دانست که شعر دیوانه‌ها و عجب‌ها که همه‌ی علوم و تواریخ و حکمت‌های آنان در آن منعکس می‌شده است و بزرگان و رؤسای قبایل عرب بدان شیفتگی نشان می‌دادند، خانه‌ها که در بازار عکاظ برای سرودن (انشاد) شعر حاضر می‌شدند، هر یک از آنان شعر خود را بر بزرگان و فحول بیان و صاحبان بصیرت عرضه می‌کرده‌اند تا بافت یا سبک شعر آنان باز شناخته شود. سرانجام کار آنان به هم‌چشمی و مفاخره می‌کشید و بهترین اشعار آن بازار کان بیت الحرام (کعبه) که جایگاه حج‌گزاری و خلافتی اندر ایشان، ابراهیم (ع) بود فرو می‌آویختند، چنان‌که این شاعران بدید امیر نائل آمده بودند: امرؤ القیس بن حجر، نابغی ذبیانی، زهیر بن ابی سلمی، عنتره بن شداد، طرفة بن عبد، علقمة بن عبده، اعشی و

دیگر کسانی که از اصحاب معلقات التسع، نه گانه به شمار می‌رفتند. و بر حسب آنچه در باره‌ی وجه تسمیه معلقات گفته شده است البته کسانی به آویختن شعر خود از خانه‌ی کعبه نائل می‌شدند که به نیروی خویشاوندان و عصیّت و مکانّت خود در غیله مضر به چنین کاری قادر باشند. آن گاه در صدر اسلام قوم عرب از این شیوه منصرف شد، زیرا عموم مردم به امر دین و نبوت و پیروی سرگرم بودند و به ویژه از اسلوب و نظم قرآن سخن چیره شده شدند، از این رو از سرودن شعر زبان بستند و مدّتی از نظم در نیم و نشر منصرف شدند و خاموشی پیش گرفتند. تا آن که سران استقرار یافت و ملت به راه راست خو گرفت و در تحریم منع شعر آیه نازل نشد و پیامبر (ص) به شنیدن شعر شاعری (= منظره) بن زهیر گوش فرا داد و به وی پاداش ارزانی فرمود. در این هنگام عرب به خوی دیرین خود باز گشت، یعنی به سرودن شعر. و در زمان ابی ربیعہ یکی از شاعران بزرگ قریش در این عهد در شعر بخارا و طبقه‌ی بلندی داشت و غالباً شعر خود را بر عباس عرضه می‌کرد و او به شنیدن آنها گوش فرا می‌داد و بر وی آفرین می‌گفت.^۱

در زمان رسول خدا (ص) برخی شاعرات به خاطر نوبت رساندن طرد و لعن و برخی هم مدح و تکریم شدند. کما این که برای

برخی که با شعرشان پیامبر را هجو کرده و اسلام را بد گفته و رسول خدا را رنجانده بودند حکم قتلشان صادر شده بود مگر آن که توبه کرده و به اسلام می گرویدند. در این خصوص داستان کعب بن زهیر قابل توجه است. او که هم خود و هم برادرش از اعران برجسته بودند و به ویژه پدرشان که از شاعران مهم دوران جاهلی بوده و شعر او جزو معلقات به حساب می آمد، در زمان پیامبر دچار همین مسئله بود.

چنانچه نقل شده است که بُجیر با کعب که بیرون از خانه برای چرای گوسفندان رفته بودند به منطقه‌ی أُبرق العزّاف پیامبر را دیدند. بجیر به کعب گفت: همینجا باش تا من نزد این مرد بروم و ببینم چه می گوید. کعب همانجا ماند و بجیر نزد رسول خدا آمد و چون اسلام بر وی عرضه شد و همان گشت. خبر اسلام وی چون به کعب رسید وی اشعاری در ملامت وی گفت و برای او فرستاد. بجیر آن اشعار را به رسول خدا عرضه نمود و رسول خدا کعب را مهدور الدّم دانست و مرگ او را ایمن دانست. تا آن که بجیر در طائف همراه رسول خدا بود و چون رسول خدا از طائف باز گشت به برادرش کعب نوشت که: ولما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم من منصرفه، كتب بجير بن زهير، يعني إلى أخيه كعب بن زهير، يخبره أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل رجلا بمكة معن كان يهجوّه ويؤذيه، وأن من بقي من شعراء قريش، ابن الزبيري، وهبيرة

بن آبی وهب، قد هربوا فی کلّ وجه. فإن کانت لک فی نفسک حاجة فطهر
إلی رسول الله صلی الله علیه وسلم، فإنه لا یقتل أحدا جاءه تائباً، وإن أنت
لم تفعل فانجإ إلی نجاتک من الأرض.^۱

رسول خدا مردانی از رجال مکه که او را هجو می کرده و آزار می رسانده کشته است و دیگر شعرای قریش از جمله: ابن زبَعرِی، و فُهره بنی وهب گریخته اند، اگر به زندگی خود علاقه مند هستید همین راه این است که نزد محمد باز آیی و توبه کنی، چه هر کس را که از راه آید و اسلام آورد در امان است. کعب هم قصیده‌ای در مدح رسول خدا گفت و راه مدینه در پیش گرفت و بر مردی از بنو نضله وارد شد و همان مرد او را بامدادی به مسجد آورد و نماز صبح را با او بخواند، و سپس رسول خدا را با اشاره به کعب نشان داد و گفت: برخیز و از وی امان بخواه. کعب پیش رفت و ناشناس نزد دست رسول خدا نهاد و گفت: ای رسول خدا! کعب بن زهیر آمده است، که توبه کند و اسلام آورد تا او را امان دهی، اگر نزد تو آید تو او را قبول می کنی؟ فرمود: آری. گفت: من خود کعب بن زهیرم. سپس قصیده‌ی معروف خود را برای رسول خدا خواند. نوشتند که رسول خدا بُرده‌ای به او داد. و ابن اثیر می گوید: آن برده تا این

زمان در نزد خلفا باقی است.^۱ و ابن حجر نیز در آن باره می گوید: معاویه آن را از اولاد کعب خرید، و همان است که خلفا در روزهای عید بر تن می کنند.^۲

غیر از کعب که ابتدا مغضوب واقع شد و بعدها مسلمان شد و اشاعران برجسته‌ی جهان اسلام گردید، کسانی دیگر بودند که مغضوب واقع شدند و با توجه به مهدور الدّم بودنشان و یا عمیق بودن کفر و جاهلشان فرصتی برای توبه نیز نیافتند، از جمله یکی کعب بن اشرف است. بعد از واقعه‌ی بدر به مکه آمد و با اشعار خود کفار قریش را به علیه مسلمانان می شورید. کسانی هم به مانند حسان بن ثابت و زبیر بن عوف و نام میمونه دختر عبدالله در جواب و بر علیه او اشعاری تند و تیز می سرودند. شریعت مقرر کرده که در کعب اشرف زخمی ایجاد کرده بود او را بر سر علیه مسلمانان تحریک کرد تا جایی که در اشعارش نام زنان مسلمان را با بی ادبی لحاظ می نمود و سبب آزار مسلمانان می شد. رسول خدا نیز به رنج بود تا این که خواست کسی شرّ کعب بن اشرف را ختم کند.^۳ بعد از کشته شدن کعب بن اشرف کسانی چون حسان بن ثابت و کعب بن مالک هر یک اشعاری در باره‌ی کشته شدن این کافر گفتند.

۱- الکامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲- الاصابه، ج ۵، ص ۴۴۵.

۳- تاریخ پیامبر اسلام، آیتی، ص ۳۰۱.

در ماجرای احد نیز هنگامی که هند بر جنازه‌ی حمزه قرار گرفت و آن کار پلید را انجام داد بعد از آن شروع به ناسزا در قالب شعر نمود و کسی از زنان مسلمان و درست همنام او هند دختر اُثانَة بن عبدالمطلب با اشعاری نغز و تند پاسخ او را داد.^۱

لذا حکمی کلی صادر نشده و به مانند دیگر موارد هماره استثنائاتی هم وجود دارد. در زمان پیامبر و در دوران حضور ائمه و موم شاعرانی بزرگ بوده‌اند که توسط ایشان مدح شده و دعا و ثناء شده‌اند. در این بین می‌توان به این شاعران اشاره نمود: کعب بن زحر بن سلمی و قصیده‌ی لامیه‌ی او در مدح پیامبر. حسان بن ثابت که مدح و دفاع پیامبر شعر گفته و در خصوص غدیر نیز قصیده‌ی علی (ع) را باغی‌ی جعدی، و حتی در این خصوص باید از عبدالکعب بن عموه‌ای گرامی پیامبر به مانند عباس و ابوطالب نیز یاد کرد که هر کدام در توصیف و تعریف و حمایت و تأیید پیامبر اشعاری مهم گفته‌اند.

بسیاری از شاعران و ادیبان برجسته در مدح رسول خدا قصاید و منظومه‌هایی نغز سرودند و طبیعتاً مورد ستایش پیامبر هم واقع شدند. از جمله قصاید مشهور و ارزشمند در این دوره «قصیده‌ی بُرده» است. این قصیده را شرف الدین بوصیری که از شاعران ادیبان برجسته (متوفی به سال ۶۹۵ هـ.ق) قرن هفتم است در مدح

پیامبر اسلام (ص) سروده. و چنانکه از روایات و نقلیات برمی آید وجه تسمیه‌ی این مدیحه چنین است که شاعر، یعنی بوصیری به بیماری فلج مبتلا شد و برای شفا به رسول خدا (ص) توسل جست، در خواب دید که خرقه و برد پیامبر را بر روی انداخته‌اند می از خواب بیدار شد خود را سالم و شفا یافته دید و از این رو نام قصیده را «برده» نام نهاد. و چنانکه معلوم است نام اصلی این قصیده «الکلب الذریه فی مدح خیر القبریّه» بوده است.

کسان دیگری هم هستند که در خصوص مدایح نبوی و نیز مدایح علوی شاعرانه گفته باشند که در این جا قصدی بر معرفی آنها نداریم.

مرحوم استاد علامه امینی در مجموعه گرانقدر الغدیر، و بسیاری دیگر از دانشمندان ادب و بسیاری از شاعران متعهد و برجسته را در آثارشان آورده‌اند، و نمونه‌هایی از اشعار محکم و ستوده‌ی ایشان را نیز نقل نموده‌اند، در این جا خود ایشان نیز از جمله کسانی‌اند که معتقدند شاعران احصیل مؤسسه مورد مدح پیامبر (ص) و امامان (ع) واقع می‌شدند. علامه امینی در کتاب الغدیر می‌نویسد: آنچه امامان بر حق ما در تشویق شعر فرمودند رفتاری است که از جدّ بزرگوارشان آموخته‌اند، زیرا رسول خدا (ص) فوق العاده شاعران را در مدح پاکان و ذمّ مخالفین تشویق می‌فرمود، خود حضرت شعر می‌خواند و از دیگران می‌خواست که شعر بخوانند و شاعران را اجازه می‌فرمود تا شعر بسرایند و به

آنان کہ رسالت شعر را مراعات می نمودند ارج می نهاد و ما حضرت را می نگرییم چگونہ در مقابل شعر عمویش - ابی طالب - بی تابی می فرمود.

قال رسول الله (ص) لاصحابه إن هذا الأعرابي يشكوا قلّة المطر و قحطاً شديداً، ثم قام يجرّ رداءه حتى صعد المنبر فحمد الله و أثني عليه فكانت آياته حجة به أن قال الحمد لله الذي علّا في السماء فكان عالياً و فسي الاخرين قريباً و انما اقرب الينا من حبل الوريد و رفع يديه الى السماء و قال اللهم اسقنا من السماء ماءً مريعاً غدقاً طبقاً عاجلاً غير راثٍ نافعاً غير ضارّ تملأ به الضرع و تنبت به الزرع و تحيي به الارض بعد موتها فما ردّ يده الى نحره حتى استجاب له استجاباً بالمدنية كالإكليل و أقيت السماء بأرواقها و جاء أهل البطاح يصيحون يا رسول الله الغرق الغرق، فقال رسول الله (ص) اللهم حوالينا و لا علينا فانجاب استجاب عن السماء فضحك رسول الله (ص) و قال لله درّ أبي طالب لو كان حيا لقتلت عيناه من ينشدنا قوله. فقام عمر فقال عسى أردت يا رسول الله و ما حملت من ناقة فوق ظهري و ما أبصر و وفى ذمّة من محمد

فقال رسول الله (ص) ليس هذا من قول أبي طالب هذا من قول حسان بن ثابت، فقام علي بن أبي طالب (ع) فقال كأنك أردت يا رسول الله:

و أبيضَ يُستَقَى الغمامُ بوجهِهِ
ربيعُ اليتامى عصمةً لأراميلِ
تلوذُ به الهالكُ من آلِ هاشمٍ
فَهُم عندهُ في نعمةٍ وفواضِلِ
كذبتم وبيتَ الله يُبْزَى محمَّدُ
ولمّا نُماصِيعُ دونهُ وتُقاتِلِ
نُسلِمُهُ حتّى نُصرِّعَ حَوْلَهُ
ونُكَلِّبُ عَن ابْنائِنَا والحلائِلِ
نُفِيقُ رِجالَهُ أَجَلُ فقامَ رجلٌ من

بنی کِنانَةَ فقال:

لَكَ الحَمْدُ والْحَمْدُ مُعَمَّ شَكَّ
سُقِينا بِوَجْهِ النَّبِيِّ مَطْلَبُ
دَعَا اللَّهَ خالِقَهُ دَعْوَةُ
وَأشْخَصَ مِنْهُ إِلَيْهِ البَصَرُ
فلم يَكُ إِلَّا كإِلْقَى الرِّداءِ
وَأَسْرَعَ حتّى أَتانا الدُّرُرُ
دُفَاقَ العِزائِلِ جَمُّ البُعاقِ

أَغَاثَ بِهِ اللَّهُ عَلِيًّا مُضَرَّ
فَكَانَ كَمَا قَالَهُ عَنْهُ
أَبُو طَالِبٍ ذَا رُؤَا، أَغَرَّ
بِهِ اللَّهُ يَسْقَى صَيُّوبَ الْغَمَامِ
فَهَذَا الْعِيَانُ وَذَاكَ الْخَبَرُ

رسول خدا (ص) یا کینائی بَوَّاکَ الله بَيْتِ قُلْتَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ.^۱
آن هنگامی که طاهر باران نمود و خدایش باران بارید، چنین
گفت: بر اَبی طالب از نیکی باد، اگر او زنده بود چشمانش از
این حادثه روشن می‌شد. حال کیست که شعری از او بخواند؟
عمر برخاست و عرض کرد: این شعر را خواسته‌اید:

وَمَا حَمَلَتْ مِنْ نَاقَةٍ نَوَقَ ظَهْرَهَا
أَبْرَ وَأَوْفَى نَفْسًا مَحْتَدًا

هیچ شتری بر پشت خود نیکوتر و با وفاتر از حنظل حمل
نکرده است. رسول اکرم (ص) فرمود: این گفته عمریم نیست از
حسان بن ثابت است، سپس حضرت علی (ع) برخاست و عرض کرد:

کرد شاید این شعر را اراده فرموده‌اید:

و ابيض يستقي الغمام بوجهه
ربيع اليتامي عصمة للأرامل
تلوذ به الهلاك من آل هاشم
فهم عنده في نعمة وفواصل

سید بنی که به یمن روی او از ابر طلب باران می‌شود او (محمد) پیش پیدان و سروده زنان است. بنی هاشم در سختی و درماندگی به دست یمن پناه می‌بردند و محبت او پناهنده می‌شوند.

رسول خدا فرمود: آری این است شعر ابوطالب. در این هنگام شخصی از طائفه کنانه برخاست و در سروده خود گفت: «پروردگارا! ستایش تو راست و بی‌س تو گفتن بر ماست. چه، به میمنت روی محمد، به باران رسیدی و او را چشمانی نگران، رحمت حق، خدا را خواند که باران ببارد. لحظه‌ای چند نگذشت، که دانه‌های دُر فام باران بر سرمان ریخت».

«ابرها به شدت باریدند و میل‌ها به جوشش آمدند و در مناطق بلند قبیله مضر را سیراب نمودند. پس پیغمبر، چونان که عمربش وصف او گوید، دارای آبرویی است که به واسطه‌ی او خداوند ابرها را به ریزش می‌آورد، این مطلبی است آشکار و

۲۰ * شعر قرآنی (گنجینه‌ی شعر و ادب)

آن‌هم خبری است که می‌شتویم^۱.

پیغمبر فرمود: مرحبا ای کنانی، خداوند به هر بیت شعر،
خانه‌ای در بهشت به تو پاداش دهد.^۱

هم چنین نقل است که در جنگ بدر، چون چشمان حضرت به
کشته‌گان به خون آغشته افتاد، به ابی‌بکر فرمود: اگر عمویم زنده
بود، می‌دید که چگونه شمشیرهای ما، مردان نامی آنان را به خون
کشته‌ایم.

سخنی که پیغمبر حضرت ابو طالب چنین سروده بود:

انک سر الله ان جدّ ماری

یا فانا بالامائل

سوگند به خدا اگر آن من می‌بینم به صورت جدّ در آید،
شمشیرهای ما با گوشت و خون بزرگانان آشنا خواهد شد.

و باز رسول خدا را صی‌نگریم که از عمویش عباس مسرور
گشته، چه او از حضرت درخواست نمود تا در مدحش شعری
بسراید. پیغمبر فرمود، بگو دهانت خورد مباد، پس چنین سرود:
ای پیغمبر! سرشت پاکت در سایه‌های قدس الهی بود و دعوت
بود قبل از هر آفرینشی و به دنیا فرود آمدی، ولی هنوز به عالم
بشری در نیامده بودی و نه به صورت گوشت و خون بلکه

۱- امالی طوسی، ص ۴۶. امالی مفید، صص ۳۰۵-۳۰۳. الفدیر، ج ۳، صص ۱۱-۱۲.

هستی وجودی تو از نسل‌ها می‌گذشت و از اصلاّب عبور می‌کرد، تا به صحنه‌ی وجود آمدی و جهان هستی را روشن نمودی. ما در پر تو روشنائیت راه صلاح و رشد عقلی خود را می‌یابیم. متن کامل شعر ارزشمند جناب ابی طالب را برخی جمع به مانند: ابن کثیر در البداية و النّهایه^۱، بلعمی در تاریخنامه طبری^۲، ابن شام در السّیرة النّبویة نقل کرده‌اند.

أنا أبو حفص بن أحمد بن علي يأسناده عن يونس بن بكير، عن محمد بن إسحاق طائفة من النّهري، عن عروة بن الزبير، عن مروان بن الحكم و المسور بن مخرمة أنّهم حدثناه جميعاً، أن عمرو بن سالم الخزاعي ركب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، عند ما كان من أمر خزاعة و بنى بكر بالوتير، حتى قدم المدينة إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم يخبره الخبر، و قد قال أبيات شعر، فلما قدم إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم أنشده أبياتا، و هي هذه:

لا همّ إنّي ناشد محمداً

حلف أئينا و أئيه الأتدا

كنت لنا أباً و كنا ولداً

۱- البداية و النّهایه، ج ۳، ص ۵۵.

۲- تاریخنامه طبری، ج ۵، ص ۱۴۶۰.

۳- السّیرة النّبویة، ج ۱، ص ۲۷۵.

ثُمَّ أَصْلَمْنَا فَلَمْ نَنْزِعْ يَدَا
فَانْصُرْ رَسُولَ اللَّهِ نَصْرًا عَدَدَا
وَادْعُ عِبَادَ اللَّهِ يَا تُؤَا مَدَدَا
فِيهِمْ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ تَجَرَّدَا
إِنْ سِمْ خُفَا وَجْهَهُ تَرَبَّدَا
فِي فَيْلَقٍ كَالْبَحْرِ يَجْرِي مَزِيدَا
إِنْ قَرِشَا أَخْلَفُوكَ الْمَوْعَدَا
وَبِأَسْوَأِ مِيثَاقِكَ الْمُؤَكَّدَا
رَزَا حَوْ أَنْ لَسْتَ تَدْعُو أَحَدَا
وَهَذَا نَذْلٌ وَأَقْبَلْ عَدَدَا
قَدْ جَعَلُوا لَكَ بِكَدَاءٍ رَصَدَا
هُمْ بَيْتُونَا بِالْوَتْرِ هَمْدَا
فَقَتَّلُونَا رَكْعًا رَسَدَا

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: نَصَرْتُ يَا عُمَرُ بْنَ الْخَطَّابِ،
نَقْل است: هنگامی که عمرو بن سالم بر پیغمبر وارد شد، رسول خدا
خود را خواند حضرت فرمود: حَقًّا که ما را یاری نمودی، خدا یار
تو باشد. شعر او چنین شروع می شود:
پرورد گارا! من با محمد، سو گند پدران خود را با پدر پیشین او

خاطر نشان ساختم و این که ما فرزندان توئیم و به اسلام گرائیده و از تو دست بردار نیستیم.

خداوندا! محمد را یاری کن و بندگان را به یاری او فرست.^۱
و نیز در این باره ابو لیلی نابغه جعدی را می‌نگریم، که بر پیغمبر وارد می‌شود و دویست بیت شعری که در مدح حضرت سروده بود می‌خواند. پیغمبر مسرور گشته دعایش می‌کند که: دهان خود را خوب مباد!

اول شعر این است:

ای دروست ما! خشم را فرو خوابانده و در کناری آرام گیر، در مقابل خوابت بازی‌های دهر می‌خواهید زبان به ملامت باز کنید یا با اهل باور گداز منتهانه در گذرید.

قسمت دیگر از شعرش که در مورد پیغمبر سرود این قطعه است: به خدمت رسول خدا شتادیم، هنگامی که چراغ هدایت بشر را به یک دست و به دست دیگرش فرآورد به چون ستاره‌ای تابناک می‌درخشید. من و هر که با من بودیم در گرایش شدیم که طلوع و غروب ستاره سهیل را نفهمیدیم به شعر این است که پرهیزگار شوم چه، از آتش سوزان ترسانم. تا این که به این شعر رسید:

بلغنا السماء مجدنا و جدودنا

و إننا لنرجو فوق ذلك مظهرا

ما با گرایش به اسلام به آسمان مجد و بزرگی رسیدهایم و
آرزو این است که به جلوه‌گاه بالاتری برشویم. پیغمبر به ابولیلی
فرمود: کدام جلوه‌گاه بالاتر؟ عرض کرد: بهشت. حضرت. فرمود:
بله! به خواست خدا.

و من حنین سرود:

ولا خیر فی حلم إذا لم تکن له

بی‌وادر تحمی صفوه أن یکدرا

ولا خیر فی جهل إذا لم یکن له

حلیه أن ما أورد الأمر أصدره

حلم و بردباری موقعی نتیجه می‌دهد و از کدورت محفوظ
می‌ماند که گاهی توأم با تندی باشد. و عادی هم اگر توأم با
حلم نگردد که از خطرات محفوظش دارد. یاد است. در این
موقع رسول خدا (ص)، دو بار فرمود: نیکو سرود. هانت سالم
باد. لا یفیض الله فاک، مرتین.^۱

و نقل است که: او را می‌دیدند با وجود زیادی عمر و اندیش
چون دانه‌های تگرگ آب شده، شفاف و برآق است، هیچ‌کس از

دندانهایش نه شکسته و نه افتاده بود.

ابو نعیم اصفهانی در کتاب الاغانی بیان می کند: حدثنی نابغة بنی

جعدة قال:

اشدت النبي صلى الله عليه وسلم هذا الشعر فأعجب به:

بلغنا السماء، مجدنا و جدودنا

و إنا لنبغى فوق ذلك مظهرًا

فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «فأين المظهر يا أبا ليلى»، فقلت:

الجنة، فقال: «قل إن الله تلى: إن شاء الله.

ولا ينسى حليم إذا لم يكن له

بوادر تحصى، فهو أن يكذرا

ولا خير في جهل عالم سزاه

حليم إذا ما أورد الأمر صرا

فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «أجبت لا يفيض الله بك»، قال:

فلقد رأيته وقد أتت عليه مائة سنة أو نحوها وما انقضى من فيه سزا

و باز سرور آن جناب را می بینیم هنگامی که کعب بن زهیر

لامیه خود را برای حضرت می‌خواند و پیغمبر بردی به او صله داد که بعدها معاویه به بیست هزار درهم از فرزندان او خرید و پیوسته خلفا آن را در روزهای عید می‌پوشیدند.

در مستدرک حاکم آمده که چون کعب قصیده خود را در حضور حضرت خواند به این شعر رسید که:

ان الرسول لسيف يستضاء [م] به
وصارم من سيوف الله مسلول^۱

همانا من پیامبر خدا چون، شمشیری است که بدان کسب روشنی می‌شود. و شمشیر رنجه‌ای است از شمشیرهای کشیده شده در راه خدا. پیغمبر استن خود به مردم فرمان سکوت داد تا قصیده کعب را بشنوند. و در این یکی دیگر می‌گوید: کعب مصرع آخر را «من سیوف الهند» سروده بود و شعر فرمود: نه «من سیوف الله».

و باز عبدالله بن رواحه را می‌بینیم که در حضرت شعر می‌خواند و او مسرور می‌شود: براء بن عروب هم پیغمبر اکرم (ص) را دیدم که خاک‌های خندق را حمل می‌کند و گدازد و خاک روی شکم حضرت را پوشانده بود، حضرت در آن هنگام شعر عبد الله بن رواحه را زمزمه می‌کرد: خداوندا! اگر تو نبودی

ما به هدایت نمی‌رسیدیم و نه انفاقی در راهت می‌نمودیم و نه به سپاس تو به نماز می‌ایستادیم، تو خود آرامشی بر ما فرود آر و گام‌های ما را استوار گردان.

دشمنان بر ما ستم نمودند و ما در مقابل فتنه‌هایشان پایمردی زدیم.

و از روایت ابن سعد (در طبقات) و از ابن اثیر چنین بر می‌آید که در راهی که لا مربوط به عامر بن اکوع است: ابن اثیر در اسد الغابه روایت می‌کند که رسول خدا هنگام رفتن به خیبر به عامر فرمود: از مرتضی خود بگو و از اشعار خود به آهنگ «حُدی» بخوان.

راوی گوید که عامر از باب آورد آمد و شعر بالا را سرود. سپس رسول خدا فرمود: این شعر را بگو و رحم آورد! و در طبقات ابن سعد^۱ چنین است که: خدایت پیامرزد! و نیز پیغمبر اکرم را از شعر حسان بن ثابت در وجود و سرور می‌بینیم: حسان روز غدیر خم جریان غدیر را به شعر در آورد، پیغمبر دعا کرد که:

لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصْرَتْنَا بِلِسَانِكَ تَنْصُرُنَا بِكُنْهٍ هَدَانَا
که با سخنت ما را یاری کنی از تأییدات روح القدس بهر مناسبت.

۱- اسد الغابه، ج ۳، ص ۷۲.

۲- طبقات ابن سعد، ج ۳ ص ۶۱۹.

گردی.

حضرت پیغمبر (ص) منبری در مسجد برای حسان می گذارد و او بر منبر می ایستاد و فضایل پیغمبر و مکتب او را، بازگو می کرد؛ و باز رسول خدا فرمود که: «خداوند حسان را تا موقعی که از ما دفاع می کند تأیید فرماید».

و همچنین سرور حضرت رسول را (ص) از شعرابی کبیر هذلی مشاهده می کنیم، عایشه گوید: پیغمبر اکرم (ص) پاپوش خود را خارج می نمود و من نشسته به ریسندگی مشغول بودم، ناگهان چشمم به صورت مبارکش افتاد که در چهره اش عرق می درخشید از آن حالت بهوت شدم، حضرت رسول به من نگریست و فرمود: «به شما که چنین بهت زده می نگری؟ گفتم: ای رسول خدا دیدم در چهره شما دانه های عرق نور افشانی می کنند، اگر ابو کبیر هذلی تو را می دید می دانست که سروده او از هر کس به تو شایسته تر است. فرمود: «ابو کبیر چه سروده؟ گفت این است شعر:

و مبرء من کل غیر حیض

و فساد مرضعة و داء معضل

و اذا نظرت الی اسرة وجهه

برقت کبرق العارض المتلهل

او از آزار رحم مادر پاک و از آلودگی‌های دایه و پستانش بر کنار و هیچ‌گونه بیماری دامنگیر او نیست. و هنگامی که به خطوط زیبای صورتش می‌نگرم چون درخشش دانه‌های باران که از آسمان ریزان است می‌درخشد.

پیغمبر اکرم از سخن عایشه اظهار سرور فرمود.^۱

استاد علامه طباطبائی هم در ذیل آیه‌ی مربوطه در تفسیر المیزان می‌نویسد: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا...»^۲، یعنی استثناءی عده‌ای از شعرا است که فرموده پایه‌ی کارش می‌باشد و گمراهی است و آن عده عبارتند از شعرائی که ایمان دارند، عمل صالح آدمی را طبعاً از ترک حق و پیروی باطل باز می‌دارد و این که فرموده: خدا را بسیار ذکر می‌کنند، برای آن است که ذکر کثیر خدا، آدمی را همواره به یاد خدا می‌اندازد و او را به سوی حق، آن حقی که مایه‌ی رضایت اوست می‌برد و او را به یاد دوست نمی‌دارد بندگان به آن مشغول باشند بر می‌گردانند، از همه چیز کسائی دچار آن گمراهی‌ها نمی‌شوند، که این دست دیگر دچارش می‌باشند.

با این بیان روشن می‌شود که چرا جمله‌ی استثناء را مفید به

۱- حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۴۵. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲- سوره شعرا، آیه ۲۲۶.

ایمان و عمل صالح کرده، سپس جمله «وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» را بر آن عطف نمود.

«وَأَنْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» - کلمه‌ی «انتصار» به معنای انتقام است، بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از شعرائی که بعد از مظلومیت انتقام می‌گیرند، آن شعرائی می‌باشند که با اشعار خود، اشعار را که مشرکین سروده‌اند و در آن رسول خدا (ص) را هجو کرده یا در دین او طعن زده و از اسلام و مسلمین بدگویی کرده‌اند، نسخ کرده‌اند و رد کرده‌اند، و این تفسیر خوبی است که مقام آن را تبیین می‌کند.^۱

در الاستیعاب از قس ابن سیرین آورده است: شاعران مسلمان حسان بن ثابت، عبدالرحمن بن رواحه، کعب بن مالک؛ و شاعران مشرک عمرو بن عاص، ابوالحسن زبیری و ابوسفیان بن حارث بودند. ابن عبدالبر آورده است از علی (ع) خواستند کسانی را که بر ضد مسلمانان هجو گفته‌اند جازا بگویند: گفت. اگر پیغمبر (ص) اذن می‌داد، این کار را می‌کردم. از پیغمبر (ص) خواستند که به علی (ع) اذن دهد، فرمود: «آنچه در این باب می‌خواهند، نزد علی (ع) نیست». یا فرمود: «لیس فی ذلك منّا». سپس فرمود: چه چیزی مانع می‌شود کسانی را که با شما پیغمبر (ص) دفاع کردند، با زبان نیز دفاع کنند. ابن سیرین گوید:

آن گاه سه تن از انصار، یعنی حسان، کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه نامزد این کار شدند و در حوادث و مناسبت‌ها، عیب‌های مشرکان را به نظم کشیدند. عبدالله بن رواحه بت پرستی آنان را هجو نمود و این بر مشرکان کمتر اثر داشت، و حسان و کعب جهات دیگر را هجو می‌گفتند. اما مشرکان بعداً که مسلمان و دین شناس شدند، دانستند آن‌چه عبدالله بن رواحه گفت، در دین‌شان اثر نداشته است.

ابو جهم گویید حسان را سه فضیلت است: یکی این که در جاهلیت شاعر مینه بود؛ دیگر این که در دوره‌ی مسلمانی شاعر پیغمبر (ص) بود؛ و سوم این که میان همه یمنیان (قحطانیان) یکتا شاعر اسلام است.

در شرح الجلی شهاب الدین آمده است که صحابه، معدن و منبع شعرند و خلفای اربعه، از همه بهتر شاعر می‌سرودند و میان خلفای اربعه، ابو بکر شاعرتر بود. سید مرتضی بکری صدیقی، اشعار ابو بکر را به ترتیب القبا مرتب کرده است. بیشه هم در شاعری از خنساء برتر است. او آن قدر شعر عربی حفظ بود که مردان عاجزند، چه رسد به زنان. درباره حسان گویند: شعر را از و سوزان و برآن بود. نیز از جمله شاعران صحابه، می‌توان کعب بن جعدی، کعب بن زهیر، کعب بن مالک، زبیر قان، عباس بن مرداس، عمرو بن عاص، عبدالله بن رواحه، ضرار بن الخطاب، عباس عموی پیغمبر (ص)، پسرش عبدالله، لیب، معاویه، ابو سفیان

و مغیره بن شعبه را نام برد. پیغمبر (ص) شخصاً حسان را به شعر سرودن و هجوگویی مشرکان تشویق کرده، می‌فرمود: از زخم شمشیر برایشان دردناک‌تر است. نیز حضرت از صحابه خواست که شعر بخوانند؛ و از خون کعب بن زهیر به خاطر شعر گذشت؛ و شیرین کنیز قبطی خویش را به حسان جایزه داد.

ابن سبأ الناس (در گذشته به سال ۷۳۴)، در قصیده‌ای، نام شاعران مدح و زنی که مدح پیغمبر (ص) را گفته‌اند، گرد آورده و سپس در کتابی نام منح‌المدح یا فتح‌المدح به ترتیب الفبا مدون ساخته و بعد از آن را به قریب دویست رسانیده است.

از معاصران علی بن شاکر موستاری معروف به جابی‌زاده ساکن استانبول، کتاب نفی‌الدوسو به حسن‌الصحابه فی شرح اشعار الصحابه دارد که جزو رساله در ۳۶۲ صفحه چاپ شده، اشعار صحابه را و به ترتیب قوافی در حمد خدا و مدح مصطفی (ع) آورده است و از دویست صحابی انبیا یک بیت قافیه قصیده نقل کرده و لغات را شرح داده است. اما شاعران مسلمان که در طول قرن‌ها پیغمبر (ص) را مدح کرده‌اند، بی‌شمارند؛ زیرا کمتر مسلمان صاحب دیوانی هست که دست کم دو مدح در دیوان، پیغمبر (ص) را نستوده باشد. نویسنده الرحلة العیاشیه در مدح جابی‌زاده هفتم، منتهی السؤل فی مدح الرسول، نوشته شده به سال ۱۶۰۲ را دیده که البته قصد مؤلف استقصا نبوده و معلوم نیست تا پایان

کتاب، چند جلد دیگر باقی مانده است. نیز از معاصران ما، ابوالمحاسن نهبانی شاعر، مجموعه مدایح نبوی را به ترتیب الفبا گرد آورده که در چهار مجلد چاپ شده و به هر حال نمی‌است از بی، و کمی است اند بسیاری.^۱

پیغمبر (ص) چند بار خواست شعر شاعری غیر مسلمان را برایش بنمایند چنان که مسلم و بخاری هر دو در کتاب صحیح خود آورده‌اند که پیغمبر (ص) از شریذ خواست شعرا میة بن ابی صلت را برایش بخواند، و او صد شعر یا صد بیت خواند. شریذ در روایت دیگر گوید پیغمبر (ص) از من پرسید: شعرا میة بن ابی صلت را از حق دارند؟^۲ رض کردم: بلی. فرمود: بخوان. من تا یکصد بیت خواندم، پس چندی مانده بود که [این شاعر] مسلمان شود. نیز پیغمبر (ص) از میة بن ابی صلت فرموده: «شعرش مؤمن و قلبش کافر است». طبری گوید: در این روایت دلالتی است بر این که اشعار دارای معانی یکسان و یکمت، شرعاً جایز است.

اما این امیة بن ابی صلت ثقفی از مردم طائف و از نزدیکان شاعران دوران جاهلی بود و بیش تر اشعار او در باره آخرت بود و وی کتب پیشین را مطالعه می‌کرد و می‌خواند و شراب را حرام شمرد در صحت امر بت‌ها شک داشت و از پرستش آن‌ها روی

می‌تافت و در جست و جوی دین بود و آگاه شده بود که پیامبری ظهور خواهد کرد. دیری بگذشت و او آرزو داشت که خودش آن پیمبر باشد. چون پیامبر (صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ) بعثت فرمود و خبرش به او رسید از روی حسد به او کفر ورزید و گفت: من آرزو داشتم که خود همو باشم. پدرش عبیدالله بن ربیع، مکنی به ابی الصلت و مادرش رقیه دختر عبد شمس بود. در طائف بمرد و از آن‌جا به مدینه آمد. در آن‌جا به مرض مرگ خویش سروده این ابیات است: «هر چه زنده در دیر بیدار روزگاری به درازا کشد سرانجامش به زوال و نابودی پایانی به برداشتن پیش‌تر از آن‌چه بر من آشکار شد در قله کوه‌ها (برای من) هیچ می‌چراند» آورده‌اند که پس از مرگش پیامبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ از دختر او خواست که شعری از او برایش بخواند و دختر این‌گونه خواند: «پروردگارا، تو را حمد و نعمتها و فضل بسیار است و هیچ چیز به نیکی و بزرگواری تو نباشد» که قصیده‌ای است طولانی و تمامش را نخواند. سپس قصیده دیگری را خواند که در آن آمده است: «همه مردم به حساب در ایستادند، هم تبهکار عذاب دیدند و هم نیکبخت» و دیگر ابیات را بخواند. آن‌گاه پیامبر خدا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرمود: شعرش ایمان آورده و دلش کافر مانده. و خداوند در میان او این آیات را نازل فرمود: **وَاقُلْ عَلَيْهِمُ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَسَلَخَ مِنْهَا فَاتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى**

الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَلَّهُ هَوَاهُ فَتَلَّهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا إِلَى قَوْلِهِ - وَانْتَفَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ. ^۱ و بر آنان خبر کسی را بخوان که به او (علم) آیات خود را بخشیده بودیم و از آن عاری شد و شیطان در پی او افتاد و آن گاه و اگر کسی خواستیم قدر او را به خاطر آن (علمش به آیات) بلند می داشتیم و او به دنیا و پستی گرایید و از هوای نفس خویش پیروی کند آری داستان او همچون داستان سگ است که اگر بر او حمله آید از زبان او دهان بیرون می آورد و اگر هم او را (به حال خود) گذاشت باز زبان از دهان بیرون می آورد، این داستان دروغ انگاران آیه است - تا آن جا که فرماید - بلکه به خویش ستم می کنند.

قصه انشاد کعب بن زهیر سید بانست سعاد... را در حضور پیغمبر (ص) و در گذشتن حضرت «واسعه» همان شعر از خون او مشهور است. علاوه بر آن پیغمبر (ص) کعب دشت و برده (بالاپوش) خود را نیز به کعب صله داد و مدینه، آن ده را به سی هزار درهم از کعب خرید و بسیار بدان امانت می داد و حرمت می نهاد و فرمانروایان اموی، در عیدها و مراسم عید تبرک می جستند تا دولت عباسی فرا رسید و امت اسلامی، رسید

۱- الاعراف، ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲- رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول)، ص ۴۸۲.

کعب را از جهات مختلف مورد بیشترین توجه قرار داد. شیخ ابوجعفر البصیر البیری اندلسی گوید: قصیده‌ی کعب را شرافتی است بی‌نظیر. کعب آن را در حضور پیغمبر (ص) و اصحاب در مسجد [بعد از نماز صبح] خوانده و عفو و امان طلبیده و حضرت پذیرفته، به علاوه لباس شخص خودش را بدو پوشانیده و از تعرض مصونش داشته و به کام دل خودش و خانواده‌اش رسانید، بعد از آنکه خونش هدر بود. محاسن این شعر، عیوب شاعر را پوشانده و این شعر گناهان شاعر را سترده، و اگر این داستان نبود، در اسلام مدح گفتن و غزل سرودن و جایزه گرفتن شاعران جواز و مجتنب است. یکی از علمای اسکندریه، مجلس خود را با قصیده «بانت سعاد» افتتاح می‌نمود، سبب پرسیدند گفت: پیغمبر (ص) را دیدم، دربارہ قصیده کعب پرسیدم، فرمود: بلی، من آن قصیده را دوست دارم و هر کس آن قصیده را دوست دارد، دوست دارم. کعب هم گوید: از آن پس من با خدا عهد کردم هر روز آن قصیده بخوانم. شاعران از صدر اسلام تا کنون، قصیده «بانت سعاد» را استقبال و تقلید می‌کنند و از بابت تبرک به شیوه آن شعر می‌سازند. از شمار اصحابی که پیغمبر (ص) را مدیحه گفتند به سه ستوده‌اند، می‌توان از امام علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، سفیه بنت عبد المطلب، ام حکیم بنت عبدالمطلب هند بنت عبد المطلب، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، عمرو عاص، حسان،

کعب بن مالک، ابوالهیثم بن تیهان، عبدالله بن انیس، عمر بن سالم خزاعی، زبرقان بن بدر، عبدالله بن مالک ارجی، ابن ذی مدان همدانی، عبدالله بن سلمه همدانی، سواد بن قارب دوسی، عبد الحارث بن انس بن ریات و ... نام برد.

حافظ شامی، پنج باب درباره «پیغمبر (ص) و شعر» دارد:

باب اول در ستودن آن حضرت شعر نیکو را و نکوهیدن شعر بد را و بر آن داشتن از زیاده گویی.

باب دوم در کوشی دادن حضرت به شعر بعضی اصحاب در داخل یا خارج مسجد.

باب سوم در تمجید بعضی اصحاب به هجو گویی مشرکان.

باب چهارم در تمثیل حضرت به بعضی اشعار.

باب پنجم درخواست حفظ حدیثی خواندن شعر.

باری غیر از آن چه که بدان اشعارت نمائیم، این است که بعد از دوران اسلام شاعرانی پدید آمدند که هم مآثر شرایط استثناء قرآنی را داشتند. یعنی هم «مؤمن» بودند، و هم به عمل صالح گرایش داشتند، و هم به «یاد خدا» بودند، و هم از «ظالمان» مخالفت می نمودند. و این افراد با ایمانی که به قرآن و آیات وحیانی آن داشتند در جای جای اشعارشان به آیات قرآن استشهاد می کردند و شعر خود را با آیات قرآن مزین و نورانی می ساختند. برخی از ایشان با همین آیات قرآنی به تبیین اخلاق می پرداختند و در عین حال با آیات الهی گاه در برابر ظالمان و

ستمگران می ایستادند و ایشان را بیم می دادند و از عذاب آخرت می ترساندند.

دیوان‌های شعری این شاعران متعهد سرشار از راز و رمزهای قرآن و وحی است. و گاه در همین اشعار، تفسیر و تأویلات ناب قرآن را می‌توان مشاهده نمود. کافی است به اشعار جناب حکیم سنائی غزنوی، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شیخ فخرالدین عریضی، وحشی بافقی، حافظ و سعدی شیرازی، مولانا و بسیاری دیگر را ببینید. بزرگان مراجعه کنید تا کثرت استفاده از آیات قرآنی و نیز اخبار و احادیث نبوی و علوی را شاهد باشید.

هرچند که در نظام ادبی این شاعران دشوار است و کار را به اطلاع می‌کشاند و در بعضی موارد باید از برخی ادیبان و شاعران و عارفان بزرگ پارسی زبان در این باره تلاشی جدی نمودند یاد کرد، کسانی به مانند: حکیم سنائی غزنوی، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شیخ فخرالدین عرانی، مولانا جلال‌الدین محمد خراسانی، حکیم سخنور سعدی شیرازی، شیخ شیراز حافظ، انوری، خواجوی کرمانی، خاقانی، شیخ بهاءالدین جامی، وحشی بافقی، نظامی گنجوی، صائب تبریزی، سلمان ساوجی، فرخی سیستانی، امیر خسرو دهلوی و ده‌ها عارف و ادیب و شاعر دیگر که به شعر با آیات قرآن نظم می‌نوشتند و شرافتی دیگر بخشدند و مصداق استثناء قرآنی شدند. برخی از این بزرگان نه تنها به کرات از آیات وحی در اشعار و زین خود استفاده می‌کردند بلکه

برخی در مجموعه‌ی اشعار خود گاهی به تفسیر و یا تأویل برخی آیات و یا حتی برخی سوره‌های کوچک قرآن می‌پرداختند که جمع آن‌ها خود می‌تواند تفسیری منظوم بر قرآن کریم باشد.

اما در این کتاب که ظاهراً مشاعره‌ای تخصصی است سعی نام مبذول این شده که ابیاتی نغز که حامل آیات قرآن است در جواب الزامی مشاعره قرار بگیرد که البته کاری بسیار دشوار و در مقام اجرای حضوری و مستقیم شاید نشدنی باشد. به هر جهت این اثر برای سبب ذوقی و کاملاً فنی.

در این مجموعه از اشعار هفتاد و دو شاعر، عارف، و ادیب ارزشمند ایران و اسلام استفاده شده که هم نمونه‌های عالی نظم و شعر را در بر دارد و هم در کام به نوعی آیات قرآن کریم لحاظ شده است. در انتها نیز سوره‌ها کاملاً پژوهشی آیات قرآن را که در هر بیت آمده، با قید سوره و شماره آیات مشخص کرده‌ایم که دشواری این کار کم از ترتیب القیاس شعر و مشاعره‌ی فنی این اثر نبود.

در مجموع، این کتاب ارزشمند که به آیات قرآنی رتین شده کاری است قرآنی که داشتن و خواندن و به کرات مرور کردن آن خالی از لطف نخواهد بود.

بدیهی است، که این اثر، آخرین کار در این باره نبود و نخواهد بود و ای بسا کسانی که ذوق شعر و ادب دارند و از علاقمندان به قرآن و آیات الهی هستند تدوین‌هایی بهتر در این

۴۰ * شعر قرآنی (گنجینه‌ی شعر و ادب)

بارہ را در دیگر زمان‌ها ارائه دهند تا اهل قرآن و ادب نیز از آن بهره‌ها ببرند. و واقع آن است که هرچه در این بارہ تلاش شود کم است، ولی بار ارزشی خود را خواهد داشت. امید است دعای خوانندگان ادب دوست و قرآن خوان شامل حال ایت راقم نیز بشود.

و من الله التوفيق
کاظم محمدی

www.ketab.ir